

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

جلال و کمال وحدت

قدرت وحدت

وحدت با قدرت و درخشندگی خود، با معلومات پاکیزه و عالی که آموخته، می آموزد و با حقایقی که درباره جهان وجود ابراز می دارد، با کمال جلال و شکوه خاص می درخشد و نکاتی از جهان لایتناهی را برملا و آشکار به بشر می گوید که معلومات او را با جهش برق آسا به پیش می برد و باعث گسترش دانش وی می شود. حقایقی است که همیشه در جهان بوده ولی بشر آن را بطور روشن و جامع نمی دانسته و اینک در معرض اطلاع دانشمندان عالم قرار می گیرد.

وحدت دین

در امر دین نیز وحدت را ارمغان می آورد و می گوید که سوابق و آرشیو تمام ادیان بشری را مورد مطالعه قرار بده و بهترین و مترقی ترین را برگزین. بدین وسیله آئین کمال روشن می گردد و در میدان مسابقه و بررسی که همه تعلیمات ادیان بشر تا آنجا که در دسترس و اطلاع انسانیت است عرضه می گردد در عالیترین و بهترین دستورات الهی برگزیده می شود.

کاملترین حقایق

پس از این مقایسه و اطلاع از مجموع، آن وقت آگاهی جامع بدست خواهد آمد و وحدت این سود بزرگ را دارد که کاملترین و بهترین آیین و دستورات دینی را به تمام افراد بشر معرفی می کند و البته از این بالاتر برای جامعه بشریت خدمتی متصور نیست.

تکمیل دین

این کار در حقیقت همان ندای، الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی، است و امروز برای جهانیان روزی است که دیانتش تکمیل و نعمت خدائی بر او تمام می گردد. این سیر بسوی کمال به منزله رفتن به سوی تاریکی نیست بلکه غرق در نور شدن است نه تیرگی، غرق در دانش گردیدن است نه جهالت.

غرق در حقیقت

مستغرق به معنی غرق کامل است اما نه غرق به آن معنی که در نظر بشر مجسم است که بشر آنرا نیستی می پندارد. بلکه این غرق عین زندگی است زیرا آغشتگی و استغراق در نور و حیات است آن هم چه نوری، نور ذات پاک الهی.

غرق در نور

غرق شدن در نور است و این غرق در اثر معرفت به وجود آمده. پس از اینکه نور وحدت به بشر آموخت که همه عالم پرتویی از ذات و مظهری از صفات حق است و هر چه هست از او سرچشمه می گیرد و جز او چیزی نیست. پس از اینکه معلوم شد سراسر عالم نور است و هستی و تاریکی و نیستی، پنداری بیش نمی باشد، بشر غرق در این روشنایی شده و این استغراق در اثر اشتیاق به وصل و اتصال است. همان اشتیاقی که دیر یا زود همه افراد را بدان سوی سوق می دهد و کسانی خوشبخت هستند که زودتر پی به این عشق برده و زودتر در اهتزازات و امواج عشق و اشتیاق غرق می شوند بطوریکه سر از پا نمی شناسند. برای کسانی که همه قسمت‌های عالم را با استغراق در عین هستی بدست آورده و حاصل کرده اند، سایر لذتها ارزشی نخواهد داشت. بر این مردمان، فریب از راه مال و مقام و ثروت مفهومی ندارد زیرا وقتی کسی کل را حاصل نمود از جزء مستغنی خواهد بود. برای آنها تهدید دیگر مفهومی نخواهد داشت زیرا بزرگترین قدرت یک دشمن این است که طرف

را تحویل دهد (به قول مردم بکشد) در حالی که این امر برای آنها شروع سعادت بسیار بزرگتر و یک نوید آسمانی است که مشتاقانه آرزویش را می‌کشند، بیش از آرزویی که یک مرد و زن برای وصل عروسی می‌برند. به علاوه اینها می‌دانند که هیچ قدرتی در عالم نمی‌تواند بر خلاف نقشه تقدیر عمل نماید. بنابراین از چه بترسند؟ از این که تقدیر عالم انجام شود؟ این که ترسی ندارد.

استغراق در ذات

اشتیاق کامل و استغراق در ذات حالتی پر از نور و روشنایی ایجاد می‌کند که دیگر مجال جزئی‌ترین تیرگی نخواهد بود. پس نومی‌دی در کار نیست. این غرقی نیست که نومی‌دی آورد بلکه غرقی است که حیات ابدی را در نظر مجسم می‌کند. چرا نومی‌د باشیم؟ چه نگرانی ممکن است وجود داشته باشد. در عالمی که هیچ فنائی نه برای روح و نه جسم و عناصر وجود ندارد دیگر جایی برای یأس و نومی‌دی باقی نمی‌ماند.

این است که از داشتن این عشق خوشحالم و خوشحالی من مانند عاشقی است که به وصل معشوق رسیده است. فکر کنید عاشقی که پس از مدتها انتظار در تلاش و تکاپوی وصل به معشوق است هنگامی که به مقصود برسد چه لذت و سعادت خواهد داشت. این امر در باره معشوقهای این جهان که پرتو بسیار ناچیزی از عشق عالمی محرک وصل آنها است صدق می‌کند. حال مجسم کنید برای عشق عالمی و رسیدن به وصال آن معبود بی‌همتا چه مسرت و سعادت متصور است.

وصل و وصال

این نکته را نیز بگویم که بین وصل و وصال تفاوت است. وصال رسیدن عاشق و معشوق بیکدیگر است که پس از برخورداری از حرارت و شدت می‌افتد. وصال حاصل می‌گردد ولی هنوز تا وصل، خیلی باقیمانده است. وصل حالت کامل وصال است که عاشق جزء معشوق می‌گردد. فرق از میان بر می‌خیزد مثل کاسه‌ای که به آب دریا بیبوند که دیگر نمی‌توان گفت آب کاسه است بلکه جزء دریاست و به حالت وصل کامل با دریا نازل شده است. من چنین وصلی در خود دیدم و این حقیقتی است که موجود بوده و هست متها معرفت وحدت این حقیقت را به من آموخت و روحم را از دانش آن برخوردار نموده است. تو هم ای عزیز - اگر در این راه قدم زنی و تکاپو کنی و کوشش نمایی در این وصل سهیم خواهی شد.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

وحدت به جلال آمد و آیین به کمال

مستغرق ذات و شید(درخشش) و مشتاق جمال

نومی‌د نیم به عشق او خوشحالم

یعنی که رسیده ام به وصل و به وصال

پایه وحدت بر عشق است

محرک عالم

همانطور که گردش عالم بر پایه اتم و عناصر و دانش می‌باشد یکی از پایه های گردش جهان نیز عشق و علاقه است که بایستی آن را فریا شکوه و جلال عالم لایتناهی به حساب آورد. ما این مطلب را در زندگی خودمان که نمونه ای از زندگی عالم است به خوبی می‌توانیم دریابیم. همه آزموده ایم که در تمام امور تا عشق و شوق و علاقه نباشد کسی دنبال کاری نمی‌رود و شما تا شوق نداشته باشید در پی امور زندگی نخواهید رفت ممکن است اینطور خیال کنید که به کاری که مشغولید علاقه ای ندارید اما این اشتباه است چه چیزی شما را به قبول و ادامه و پیگیری و رها نکردن این کار کشیده است.

عشق به ادامه زندگانی، عشق به سیر کردن شکم خود، عشق به نگاهداری عائله، عشق به کسب عایدات برای بدست آوردن آنچه بدان عشق و علاقه دارید. خود گرسنگی شکم و اشتیاقی که به سیر کردن خود پیدا می‌کنید نوعی عشق است. عشق به زن و فرزند که برای خاطر آنها این همه زحمت می‌کشید اگر عشق نیست پس چیست؟ عشق به تأمین درآمد برای فراهم

کردن آنچه بدان علاقه دارید نیز عشق است. پس مدار زندگی بشر بر روی عشق نهاده شده و همانطور که گفته شد عشق افسر زندگی انسان است و چه افسر با شکوهی است.

عشق به جنس مخالف

یکی از مظاهر آن عشق به جنس مخالف است که از آن وحدت بوجود می آید. به این معنی که دو فرد که در ظاهر از هم جدا بودند در اثر عشق به هم نزدیک شدند و تشکیل یک عائله واحد دادند و بعداً هم اطفالی بوجود آمد که تحت تکفل یک خانواده یگانه هستند و سلسله مراتب این خانوارها تشکیل جماعات داد. جماعات تشکیل کشورها و کشورها تشکیل جامعه کره زمین می دهد و به سلسله مراتب ادامه دارد تا به وحدت کل می رسد.

تحلیلات عشق

این عشق چه غوغا و شوری در جهان وجود بر پا نموده است. تاریخ ادبیات سراسر جهان را از نظم و نثر ورق زیند تا در آن مظاهر عجیب عشق را ببینید. در ظاهر عشق جز یک کلمه ساده نیست. و عجیب در این است که همین کلمه ساده و بسیار مختصر کوچک آنقدر وسیع است که هر چه در باره آن گفته شود باز هم جا دارد و هرگز سخن آن تمام نخواهد شد زیرا عالم تمامی ندارد و عشق عالمی پایان نخواهد داشت و هر چه بشر بیشتر در باره آن شعر و نثر بشنود و حکایت بخواند، رمان و کتاب قرائت کند، فیلم سینمایی ببیند و تئاتر تماشا نماید باز هم دنبال بقیه آن می گردد.

اهمیت عشق در زندگی

تصور می کنیم از همین مختصر که گفته شد اهمیت عشق را در زندگی دانستید و متوجه شدید چه نقشی در حیات بشر بازی می کند. این نمونه را برای عالم قیاس بگیرید و بدانید که همین وضع در سراسر عالم لایتناهی برقرار است. نخست به موجودات زمین بنگرید. اینهمه جنب و جوش حیوانات و پرندگان و خزندگان و جانوران دریائی حتی نباتات همه بر مینا و پایه عشق صورت می گیرد و این علاقه پایان ناپذیری که بین دو جنس در موجودات برقرار است به هزاران رنگ مختلف در آمده که خلاصه و معنی آن همان عشق و محبت است.

منظور کرات

کرات اگر بی منظور باشند چرا بی تابانه دور هم می گردند، تا مجذوبیتی در کار نباشد چطور این دوران لاینقطع را انجام می دهند. آیا فکر نمی کنید که انگیزه آنها در این گردش با حرکتی که یک غزال به دنبال مادر و یک میش در پی بره اش انجام می دهد مشابهتی داشته باشد؟

نیروی شگرف عشق

این عشق است که بر همه فشارها و اذیت ها و ناراحتی ها غالب می شود. شما ببینید یک عاشق در راه معشوق چقدر زجر می کشد که حتی کارش به گریبان دریدن و خود شکستن می رسد، چه عذابها و رنجهایی را تحمل می کند، تمام مادیات و هستی خود را در این راه می بازد. از نام و شهرت و اعتبار و آبرو و حیثیت می گذرد حتی عزیزترین چیزهای خود را که جان است در کف می گیرد که به معشوق برسد. ببینید عشق چه نیروئی دارد که قادر به این کارهای عظیم است. آیا ممکن است کسی این نیروی شگفت را از نظر دور دارد و برای آن ارزش قائل نشود؟

پرتو عشق عالمی

عشقهایی که در دنیا وجود دارد پرتو بسیار ناچیزی از عشق عظیم عالمی است همانطور که وجود خود بشر پرتو ناچیزی از وجود عالم الهی است. ببینید این پرتو ناچیز چه شور و غوغا و محبت عظیمی ایجاد کرده و به همین نسبت قدرت عظیم عشق عالمی را دریابید.

سختیها و مرارت ها

این مرارت ها و سختی ها و تلخی ها، و فشارها، رنجها، زحمتها، بدبختی ها، توهین ها که در راه زندگی پیش می آید و مردم آنرا متحمل می شوند فقط به خاطر قدرت نیروی عشق که در وجود آنها است. قابل تحمل است والا چطور ممکن بود بشر این همه ناهمواری ها را ببیند و باز ادامه دهد؟ این عشق است که انسان را وادار به هر کاری می کند بلی به هر کار وادار می نماید. در این خصوص خوب فکر کنید.

تجلی عشق در عالم

حالا که عشق را دانستید و فکر خود را از جهان محدود بشر به عالم کرات پرواز داده و تجلی عشق را در آنها متوجه شدید آن وقت فکر خویش را بزرگتر و بزرگتر سازید و به عالم کهکشانیها و سحابیها ببرید و باز هم وسیعتر کنید و در آنها هم عشق را با تجلی درخشنده و انوار تابان آن ببینید و آنوقت به محیط لامحیط عالم حق تعالی برسید تا ببینید عشق در آنجا چه نقشی بازی می کند و چه قدرتی دارد. همین قدر می گویم اگر عشق قدرتمند حق تعالی به مخلوقات نمی بود و عشق مخلوقات برای بازگشت به سوی او تعبیه نمی شد، آیا گردش این عالم شگفت انگیز صورت می گرفت؟

شناسائی عشق

اکنون عشق را تا حدی شناختید پس می گویم این عشق پایه وحدت است که در حد کمال می باشد و این نیرو انرژی و قدرتی است که تخلف پذیر نیست. منظور از کمال فقدان نقص و انجام وظیفه، به سنگ تمام است. آری خداوند این نیروی عشق را طوری ساخته است که به خوبی می تواند وظایف خویش را انجام دهد.

وحدت عالم و عشق

وحدتی که ما می گوئیم و با آن یگانگی تمام عالم وجود و حتی یگانگی روح و جسم و هیولا و صورت و ماده و معنی و انواع این اسم گزاریهها را به اثبات رسانیدیم با نیروی عشق صورت می گیرد و شما به خوبی در زندگیهای خودتان هم می توانید احساس کنید که چگونه عشق موجب یگانگی است در حالی که نفاق و نفرت و دشمنی بر هم زنده یگانگی می باشد. عشق در واقع درجه اعلاهی مهر و محبت است یعنی مهر و محبتی است عمیق و با فر و شکوه و پر سر و صدا و طمطراق که هر چه دامنه وسعت آن بیشتر و قدرت آن وسیعتر و تظاهرات آن عالیتر باشد فر و شکوهش بالاتر است. مطالبی که در باره محبت و دوستی و برادری از طرف وحدت برای بشر گفته می شود همان سخن عشق است و این امور با عشق جز از لحاظ درجه و شکوه فرقی ندارند.

عشق پاک عالم

عشق عالمی و آن نیروی بزرگی که از پایه های گردش جهان است از قلب پاک عالم تراوش می کند زیرا تا پاکی در بین نباشد، عشق نیست. شما هم نمونه ناچیزی از مظاهر پاکی عشق را در عظمت علاقه مادر به فرزند و فرزند به مادر و دوستان به یکدیگر و عاشق به معشوق می توانید دریابید. داستانهای که درباره عشاق مشهور جهان گفته شده در ظاهر چیزی جز انعکاس روابط ساده مرد و زنی با یکدیگر نیست ولی مبداء و منشاء آن از عشقی است که از عالم لایتناهی سرچشمه گرفته است. این همه داستانها و گفتگوها به خاطر پاکی و عظمت عشق الهی است، نه به خاطر اینکه پسر و دختری از وصل هم برخوردار شوند.

آینه باطنی عشق

به خاطر پاکی و بزرگی عشق است که بشر خواهان و طالب آن است و در واقع آینه ای است که می خواهد عشق باطنی خود را در آن بنگرد و از آن عشق لذت برد. لذا این داستانهای مکرر بخاطر همانست و مانند بانویی که از دیدن شکل خود در آینه سیر نمی شود بشر هم از تماشای انعکاس عشق خویش در دیگران سیر نخواهد شد. و اما عشق او چیست؟ عشق واقعی او همان عشق عالمی، همان عشق به مبداء است لاغیر.

عشق در عالم و آدم

بنابراین قلب عالم وجود پاک است که از آن چنین عشقی صادر می شود و به همین نسبت اگر به زندگی بشر تنزل کنیم چون نمونه مطابق اصل است بایستی قلبها پاک باشد که از آن عشق پاک صادر گردد. وحدت چنین پاکی قلبی را تبلیغ می کند و می گوید که در اثر وجود این قلب پاک است که شانس و اقبال و خوشبختی پدید می آید. پس آن گوهر والایی که بشر در طی این همه قرون به دنبال آن در تفحص و تکاپو بود و نمی دانست کجا است، آن خوشبختی که برخی در مال و عده ای در جاه و مقام و بعضی در زندگانی ساده و برخی در زن و عده ای در هنر تصور می کردند و در دنیا توافقی نسبت به مکان آن پیدا نشده است اینک روشن گردید که در قلب پاک نهفته است.

قلب پاک در حقیقت همان همای اقبال و سعادت است که بشر در پی آن است. قلب پاک منبع و مأوای دانش پاک الهی و الهام صحیح است و مصدر عشق و محبت پاک می باشد. بشر در اثر قلب پاک است که می تواند اتصال به قلب پاک عالم پیدا کند.

رفع سرگردانی

پس این نکته نیز که فلاسفه این همه دنبال آن در تکاپو بودند روشن گردید. آنها می خواستند بدانند از چه راهی بشر به خداوند قادر متعال و مبداء آفرینش اتصال پیدا می کند در این نکته سرگردان بودند و حقیقت بر آنها روشن نشده بود که چطور در بین افراد بشر گاه استعداد و لیاقت و صلاحیت اتصال به مبداء و نزدیکی خدا پیدا می شود و گاه این استعداد به نظر نمی رسد. این است کلید حقیقت که قلب وقتی از آرایشها و پندارها و افکار غلط و سوء ظن های بیجا و پندارهای باطل و خرافات شسته شد و عشق و محبت و دوستی و برادری در آن جای گرفت آمادگی اتصال به حق در آن بوجود می آید.

در این حال حکم یک دستگاه رادیو گیرنده را دارد که وقتی طول موج خود را بر سر ایستگاه معین گذارد امواج آن ایستگاه را می گیرد. از این تشبیه جالب عبرت بگیرید، امواج رادیو در همه جا پراکنده است و اختصاص به محل معینی ندارد و بخیل نیست که در جایی باشد و در جایی نباشد. اما این وظیفه گیرنده است که طول موج خود را با آن مطابق سازد تا بتواند از آن امواج استفاده نماید. امواج عشق و محبت و الطاف ربانی هم در سراسر عالم پراکنده است و هیچ نقطه ای در عالم نیست که از آن خالی باشد منتها وظیفه موجودات است که طول موج دل خود را با آن مطابق سازند یعنی قلبها را پاک و صیقلی کنند تا آن انوار حقیقت را دریافت نمایند. امید است برای خواستاران وحدت این سخنان مفید واقع شود.

ای فرزند. من قلب خود را در این وادی عشق پاک و صیقلی کردم و انتظار دارم شما هم به این دستور عمل کنید تا شاهد سعادت را در آغوش کشید. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

عشق افسر زندگی است با عز و جلال

این پایه وحدت است در حد کمال

مهر است و محبتی است با فر و شکوه

زیبائی قلب پاک آرد اقبال

آرامش وحدت

مادیات

کلمه مادیات از ماده می آید و ماده به معنی جسم است .

حیات در همه چیز

معمولاً تصور می کنند که جسم بی حرکت و مرده و بی حیات است و هر گاه روح به آن بدمد به حرکت و زندگی می افتد. پس حرکت و حیات را از روح می دانستند. این صحیح است اما می خواهیم بگویم که همان کالبد هم بدون نیروی حیاتی نیست. هر جسمی از سلول و گلبول و هزاران اجزاء و یاخته تشکیل شده که هر گاه هر یک از آنها را مستقل بدانیم و تک

تک مورد مطالعه قرار دهیم می بینیم خود دارای نیروی حیاتی یا روح هستند. بنابراین جسم تنها هم که آن را بی روح می دانستند بی روح نیست و هیچ جسمی بدون روح و حیات وجود ندارد و هنگامی که این اجزاء بهم پیوستند اتحاد آنها خود از روح کلی استفاده می کند.

پس ماده بی روحی که آن را کالبد می خوانند در بین نیست و هیچ جسمی بدون روح یعنی بدون نیروی حیاتی در عالم وجود ندارد و بهمین دلیل است که پس از تحول (مرگ) سلولهای بدن با فعالیتهای دیگری تجزیه شد می پوسند و همین تجزیه و پوسیدگی هم دلیل وجود نیروی حیاتی در آنها است.

هر گاه برای آزمایش بتوانند یک یا چند سلول از یک محفظه خارجی زنده نگاهدارند به خوبی می توانند حیات و نیروی حیاتی آن سلولها را دریابند. پس معلوم شد که کالبدی که آنها ماده می خوانند همان نیز دارای نیروی حیاتی یا روح است.

ماده روح دارد

روشن است که آنچه در عالم وجود دیده می شود و آنرا ماده می خوانند از روح خالی نیست و همه چیز دارای روح است و نیروی روح با همه اجزاء عالم کار می کند و روح سراسر جهان لایتناهی را پر کرده و ذره ای نیست که از آن خالی باشد و خلاء روحی در بین نیست.

اما معمولاً بشر اجسامی را که در دنیا می بیند و آنچه را که به شکل بنگرد، ماده می خواند و بی روح تصور می کند در صورتی که گفتیم هیچ چیز بدون روح نمی باشد و آنچه را که نمی بیند یا خیلی ریز است و به چشم او نمی آید روح می خواند در حالی که تفکیک و جدائی بین آنها غلط است و آنچه در عالم وجود دارد یک است و حکم وحدت بر آن جاری است زیرا دیدیم که حتی یک گلبول هم دارای روح و نیروی حیاتی است.

اگر جسم را بدون انرژی و نیرو و روح تصور کنید قابل وجود نیست یعنی هیچ است در این صورت چرا ماده بگویند، آنرا هیچ بنامند. پس ماده هم به تناسب خود قدرت دارد منتها هر جسمی قدرتش به تناسب خود او و زندگی است که دارد. علمای طبیعی که سر تشکیل کوه ها و تغییرات ارضی و آبها و عمل آب و باد و یخ و آفتاب را در زمین بررسی می کنند و به سر تحولات مواد زمینی آشنا می شوند زودتر می توانند به وجود روح و زندگی در مواد پی ببرند.

مادیات در زندگی بشر

و اما منظور از مادیات و ماده وسائلی است که انسان در زندگی خود مورد استفاده قرار می دهد و مجموع تجهیزاتی است که در امور روزمره بکار می برد و چون این وسایل با پول تهیه می شود و پول جامع بدست آوردن آنها است لذا مادیات را به معنی پول و امور مالی می دانند.

علت اختلافات

مادیات از جمله اموری است که باعث اختلاف بین افراد بشر می شود و بیشتر منازعات و گرفتاریهای جوامع و افراد بر روی مادیات است. دعوای بر سر پول، عایدات، شغل، آب، ملک، زمین، خانه و انواع و اقسام آن تقریباً نود و پنج درصد از مشاجرات و اختلافات و دعاوی را تشکیل می دهند. با این دلیل مادیات وسیله گرفتاری و ناراحتی افراد بشر است.

از طرف دیگر خاصیتی در روان بشر قرار داده شده که هرگز از مادیات سیر نمی گردد و این مطلب به عنوان ملامت یا عیب ذکر نمی شود زیرا از لوازم و واجبات زندگی است و برای ترقی و تکامل لازم است. اما باید تعادل در این کار باشد.

این نکته را بطور روشن در زندگی اکثریت مردم می بینیم و احتیاج به اثبات ندارد به هر چه می رسند بدان قانع نیستند. هدف آنها از مادیات هر چه باشد وقتی بدان برسند دنبال بالاتر و بهتر می روند.

اگر منظورشان آسایش زندگی، خوراک، لباس خوب، خانه مجلل، اتومبیل و سایر وسایل باشد پس از رسیدن به آن باز دنبال درجات عالیتر هستند و این تکاپو تا آخر عمر ادامه دارد.

خاصیت روحی بشر

حقیقت این موضوع بستگی به روح دارد و چون انسان از روح الهی برخوردار است این خاصیت روحی وی نیز بارقه ناچیزی از خاصیت روح بزرگ است زیرا روح عالمی با وجود تمام وسایل و ابزار و اجسام و اشیائی که در اختیار دارد باز، در پی بیشتر است و به آنچه انجام داده و دارد اکتفا نداشته و همیشه در حال تحول و فعل و انفعال است و فعالیت عجیب عالم خلقت نیز از همین خاصیت سرچشمه می گیرد.

دین هم سیر نمی کند

بنابراین امور مادی موجب سیری و آرامش نیست. امور مذهبی نیز به تنهایی قانع کننده جان انسان نتواند بود. اگر بشر از امور مذهبی قانع می شد و برای او کافی بود این همه مذاهب گوناگون یکی پس از دیگری پدید نمی آمد و آمدن پیامبران پی در پی در اثر طلب و جستجوی بشر بوده است.

علت این است که روح بشر به امور دینی هم که دارد قانع نیست و این روح به قدری مایل و عاشق است که هر چند دانش دین و عقلش بیشتر گردد باز راضی نمی شود.

آرامش از چیست؟

حال که چنین است چه باید کرد که آرامش حاصل شود؟ روح که با مادیات سیر نمی شود و با امور مذهبی هم قانع نمی گردد. پس چه چیزی او را آرامی می بخشد؟ تنها چیزی که موجب ایجاد چنین آرامشی است وحدت می باشد، وحدتی که همه عالم نیز مشمول آن است. بدون تردید این وحدت است که بیشتر سکون و ثبات و سکینه می بخشد.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

با ماده هرگز نشود سیر روان

حتی به امور مذهبی قانع جان

باید که خدا به ما دهد آرامش

آن حاصل وحدت است بیشک و گمان

وحدت عطیة الهی

اتحاد دو عامل

گفتگوی ما در این مقاله از اتحاد بین جسم و روح است که خود مسأله بسیار مهم و اساسی است. صلح واقعی وقتی در عالم مستقر می گردد که بین این دو عامل و سایر عوامل خلقت صلح برقرار باشد. در عالم وجود بایستی روح و اتم و عناصر و جسم و همه چیز با هم در حال صلح و صفا باشند. اگر جنگ و نزاع و کدورتی در بین آنها باشد دنیای عجیبی پر از گرفتاری و بدبختی خواهیم داشت.

دست بشر

هر چند برای بشر امکان ندارد، تصور این جنگ و نزاع عناصر و عوامل عالم را در مخیله خویش بپرورانند، اما چند مطلب قابل فهم وجود دارد. به عنوان مثال می گوئیم: یکی همین بمب اتمی است، ذرات اتم را که دست بشر (با هدایت تقدیر) کمی جابه جا می نماید و جدائی بین اتمها می افکند، ببینید چه غوغایی برپا می کند که با یک ضربت شهری را ویران و یک کرور نفوس بشری و از آن بیشتر سایر موجودات زنده را به هلاکت و تحول می افکند.

مخالفت در مخلوقات بزرگ نیست

فرض کنید خورشید اندکی (به قدر یک بال مگس) هوس مخالفت و ایذاء بر سرش بزند و به زمین و کرات نزدیکتر شود یا آنها را به طرف خویش بیشتر بکشاند نتیجه چه خواهد بود؟ در مدت کمتر از یک ثانیه زمین با کرات دیگری که این طور مورد بی مهری قرار گرفته اند ملتهب و مشتعل شده و تمام مخلوقات آنها تحول پیدا می کنند.

نظم کرات

فرض کنید نظم عجیب کرات عالم از بین برود و همانطور که بشر در حین جنگ نظم را برهم می زند افلاک یعنی کرات سماوی از در جنگ در آیند و مسیر و مدار خود را بر هم زنند. آیا می توانید تصور کنید که برخورد کرات در فضای عالم و جنگ عظیم این موجودات آسمانی چه صورتی خواهد داشت؟

اتحاد عناصر

یا اینکه فرض کنید عناصر که تشکیل اجسام را می دهند از اتحاد و اتفاق با یکدیگر دست بدارند و از در نزاع در آیند. وضع به چه صورتی خواهد رسید و تکلیف مخلوقات چه خواهد شد؟ یا اینکه روح به جای همکاری با اجسام از در مخالفت در آید و اجزاء جسم را مانند سیاستمدار مدبری بر علیه هم تحریک به مبارزه و نفاق کند. تکلیف جسم بیچاره چه می شود؟ این بود نمونه هایی از یک عالم خیالی جنگ و نزاع و اگر حقیقت آن بر بشر آشکار گردد از ترس قالب تهی خواهد نمود. اما بایستی مطمئن باشد که چنین اختلاف و نزاعی نخواهد بود زیرا قانون مقدس خداوندی مقرون به نظم و ترتیب است و هیچ جای نگرانی نیست.

سپاسگزاری از کسب دانش

اینک می گوئیم که برای کسب آرامش و آسایش خیال بشر، نیاز به این دارد که از این حقایق آگاه شود و تا چه اندازه باید سپاسگزار حکمت نوین و وحدت نوین باشد که این دانستیهای بزرگ را در دسترس گذارده و چون اینها حقایق مثبت و اساسی عالم است که به امر و مشیت الهی آشکار می شود بزودی در سراسر جهان پخش خواهد شد و همه دانشمندان گیتی از آن استفاده خواهند برد و بالنسبه مختلفه در دسترس همگان قرار خواهد گرفت و این کار به مرور انجام می شود. حکمت نوین و وحدت نوین که عطا و عطیه حق است این حقایق را به ما آموخت و نشان داد که صلح بین روح و اتم و عناصر و اجسام همه با هم چگونه است و نتیجه صلح آنها وحدت است که به مثابه آرامش کل می باشد دیگر با چه کسی دعوا و نزاع داشته باشد.

صلح واقعی عالم

پس در حقیقت صلح واقعی، صلح عالم و عناصر و روح و اجسام و به قول قدما هیولا و صورت و یا خمیره و نیرو است که یک صلح همگانی است. پس از آن صلح عوالم وجود، سحابیها، گله های کهکشانیها و کرات است. این است آرامش حقیقی و آرامش کل. دانشمندانی که به سلاح عقل و علم مجهزند و ابزار و وسایل سنجش در اختیار دارند معتترف به این صلح هستند. زیرا هر کجا که وسیله آزمایش خود را بکار برده اند جز نظم و آرامش و پاکیزگی و زیبایی ندیده اند. آنها هستند که تا حدودی معنی این آرامش را که وحدت نوین می گوید درک می کنند.

صلح واقعی عالم که سازش عوامل و نیروها و عناصر است موجب ایجاد صفای باطن در تمام مخلوقات می گردد و همین است که نظم در عالم ایجاد می نماید. اگر این قاعده در بین نبود این همه اجزاء عالم وجود که حتی آمار آنها امکان ندارد و احصاء تعداد آن برای بشر میسر نیست چگونه می توانست صورت واقعی به خود بگیرد.

در عالم صلح برقرار است

این است صلح واقعی و آرامش حقیقی عالم که وحدت نوین پیام می دهد. این صلح و آرامش کلی عالم است و مطالبی که بشر به عنوان صلح و آرامش می گوید یعنی صلح بین دولتها و ملتها و افراد بشر یک پرتو کوچک و نمونه ناچیز از آن است ولی در عین حال جزء آن می باشد. در اینجا است که وحدت به ما می گوید:

«حالا که چنین قاعده عظیم صلح در عالم حکمفرمائی می کند برای کره زمین که جزء بسیار ناچیزی از عالم وجود و یکی از فروغ آن است لازم است که صلح و صفا بین دولتها و ملتها و افراد و عقیده ها و مذاهب و نژادها و رنگها برقرار باشد و برای سعادت و صلاح و ترقی نوع بشر چاره ای جز این نخواهد بود.»

این است خبری که وحدت از عالم می دهد و ندای بیدار باشی که به کره زمین اعلام می شود. این است عطای حق که چون بیان حقیقت است برای عالم دلنشین است و به واسطه حقیقت بارز و قاطع خود در عالم مشهود خواهد گردید.

تلاش مردمان در راه صلح

مردمان جهان امروزه بیشتر تلاششان صلح و آرامش است زیرا از جنگ و نزاع و اختلاف عقیده و نفاق و تشتت و اختلافات دینی به جان آمده اند و منتظرند ندائی از وحدت بگوش آنها برسد و این ندای آسمانی که با جانشان پیوند دارد چنان دلنشین خواهد بود که جهانیان آن را با نشاط تلقی می کنند. این ندا صلح و صفا را که بر هم خورده، مستقر و جهان را منظم خواهد نمود. مانند آب استخری که سنگهایی در آن سقوط کند و سطح آن را با امواج به حرکت در آورد و دوباره آرامش آن برقرار شود بایستی این آرامش در جهان مستقر گردد. صلح را با توپ و تفنگ و بمب اتمی و موشک و سلاح های دیگری که امروز دنیا انبار این تولیدات سهمگین گردیده نمی توان پایدار نمود. بلی ممکن است به وسیله سلاح و تهدید و از بین بردن عده کثیری از افراد بشر برای باقیمانده افراد مغلوب صلحی اجباری و موقتی ایجاد شود ولی این چاره واقعی درد نخواهد بود.

قواعد کلی است

این عمل که از جنبه دنیائی بررسی شد در امور کوچکتر هم صادق است و حتی در یک خانواده هم نمی توان بوسیله اعمال زور و قدرت آرامش ایجاد نمود.

جنگ و نزاع بیماری است

ناگفته نماند که ممکن است در بین گلبولها و سلولهای یک بدن گاهی نزاعی درگیرد یعنی میکربها هجوم کنند و گلبولهای سفید به دفاع برخیزند. باید دانست که این حالت نزاع مولود بیماری است و برای رفع علت و مرض انجام می گیرد و وقتی بدن دوباره سلامت خود را بازیافت صلح و سازش و آرامش اجزاء آن نیز برقرار می گردد.

جامعه جهانی نیز همین حالت را دارند و علت نزاع و جنگها و اختلافات آنها ناشی از بیماری است و سلامت جامعه جنگ و نزاع و اختلاف را از بین خواهد برد و کسانی که در صدد رفع علت این کدورتها هستند در واقع خدمتگزاران به سلامت اجتماع به شمار می روند و مانند سرم و دارویی که مریض را شفا می بخشد در صدد علاج جامعه بشری برمی آیند. این گفتارها و بیانههای سودمند همگی به مثابه داروی دردهای جامعه می باشند. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

صلح است و صفای باطن آرد به ظهور

آن است عطای حق بگردد مشهور

قدرت نتواند بدهد آرامش

وحدت بدهد درس محبت به مرور